



دکتر خانلری و ادبیات امروز

می‌تواند نمونه‌ی قدرت مسلم وی در آیین شعرنویسی و قالب دانی و قافیه‌دانی و آگاهی کامل از وزن و آهنگ شعر پارسی باشد. قرار بود در این شماره از کارهای استاد صحبتی نداشته باشیم تا بعد

متن زیر با عنوان «سخنی چند درباره ادبیات امروز» را با وسواس زیاد انتخاب کردیم. به دلیل اهمیت ویژه‌ای که این مقاله برای استادان، پژوهش‌گران، نویسندگان، روزنامه‌نگاران، شاعران، دانشجویان و علاقه‌مندان به ادبیات ایران دارد، متن کامل آن را برای بازگشایی گفتمان تازه‌ای درباره ادبیات معاصر در جله‌ی فردوسی آوردیم تا استادان گران‌قدر آن‌گونه که شایسته‌ی این گفتمان باشد در این بحث ادبی شرکت کنند. بهترین و شایسته‌ترین مقاله به عنوان مقاله‌ی برتر انتخاب و در مجله‌ی فردوسی از آن تقدیر به عمل خواهد آمد.

درباره **دکتر پرویز نائل خانلری**، استاد مسلم ادبیات و شعر ایران که هم در آیین‌های ادبیات کهن ایران زمین استاد بود و هم ادبیات جدید ایران را تا مرز تکامل پیموده بود، در حال حاضر سخنی نداریم. تحلیل مقام ادبی این استاد بی‌مانند ادبیات معاصر نیازمند فرصت‌های طولانی مدت و بیش‌تری است که وعده انجام آن را به خوانندگان محترم مجله‌ی فردوسی در آینده نزدیک می‌دهیم.

کافی است که استادان ادبیات معاصر ایران و آنان که دستی در شعر، نویسندگی، داستان‌نویسی و روزنامه‌نگاری دارند، مجله‌ی «سخن» این استاد نامی را خوانده باشند. سخن یک مجله نبود و هم اکنون اگر در اختیار کسی باشد، یک مجله نیست. «سخن» یک فرهنگ نام است. «سخن» مجموعه‌ای از بهترین‌های ادبیات کلاسیک و معاصر ایران و جهان است. همان‌گونه که مجله‌ی «دانشکده ادبیات» دانشگاه تهران بود. از سوی دیگر، شعر بی‌مانند «عقاب» این استاد بزرگ به تنهایی

توضیح:

آن چه که در مقاله‌ی پربار و سرشار از فهم و اندیشه و خرد دکتر پرویز نائل خانلری از نظر استادان ادبیات و خردورزان زبان فارسی می‌گذرد متنی است برگرفته شده از کتاب «هفتاد سخن» جلد اول با نام «شعر و هنر» چاپ اول بهار ۱۳۶۷ - انتشارات توس، بدون کوچک‌ترین دخل و تصرف ساختاری، به استثنای رعایت آیین ناپیوسته نویسی، نگارش به سبک و شیوه مجله‌ی فردوسی و جای‌گزینی واژگان یگانه با معادل‌های فارسی آن در محدوده‌ای بسیار اندک و ناچیز.

مجله فردوسی

سخنی چند درباره ادبیات امروز

نویسندگان و شاعران ادبیات کلاسیک ایران با فرصت‌های بیش‌تری که در اختیار داشتند در بیان الفاظ، تناسب‌های معنوی و صنایع شعری کار آمدتر بودند.

وسیع‌تر شده و ذهن خواننده از مطالب سیاسی و اجتماعی و اخبار روزنامه و مقدمات علوم جدید انباشته می‌شود و از طرف دیگر تکاپوی کسب معاش فراغتی برای او نگذاشته تا بتواند از ضروری به تفنن بپردازد، خواننده امروز شتاب‌زده و تنگ‌حوصله است زیرا در مدت کوتاهی که از مشغله‌ی تحصیل معاش فراغت می‌یابد می‌خواهد هم لذت ببرد و هم از امور مربوط به زندگانی خود آگاه شود. رادیو و سینما و گردش‌گاه و انواع تفریحات دیگر هم

ادبیات توده مردم است. اکنون دیرپست که وضع خواننده و نویسنده دیگرگون شده است. خوانندگان امروز دیگر آن گروه معدود دیوانی و درباری نیستند. «اهل سواد» بسیار فراوان‌تر شده‌اند. صنعت چاپ و انتشار مجله و روزنامه آثار ادبی را در دسترس همه قرار داده است. توده مردم با ادبیات سرو کار پیدا کرده‌اند - اما در میان این خوانندگان کثیر و خوانندگان قلیل روزگار گذشته فرق بسیار است. آگاهی خواننده امروز از فنون ادبی و استعداد او برای ادراک آن لطایف شعری بسیار تقلیل یافته زیرا از یک طرف دایره معلوماتی که برای فرد باسواد در جامعه‌ی امروزی ضرورت دارد

ادامه از شماره گذشته (بخش پایانی)
این گروه، شاعران محبوب خود را داشتند که به زبان عامه و به تناسب ذوق ساده و زندگانی بی‌پیرایه‌ی ایشان شعر می‌سرودند. این‌گونه اشعار را با شوق و لذت می‌خواندند و می‌سرودند و از سر سادگی و بی‌قیدی حتی نام شاعر را که هیچ‌گونه پاداش مادی هم از ایشان چشم‌نداشت به خاطر نمی‌سپردند - دو بیتی‌های منسوب به باباطاهر و بندار رازی و شرفشاه گیلانی و امیر پازواری نمونه‌ای از

آثار برخی از ادیبان همانند عتیقه‌های تقلبی هستند که ابلهان و ساده‌دلان را می‌فریبند و خوش حال می‌کنند و خردمندان را آزار می‌دهند.



هر کسی که قلمی به دست گرفت و انشایی کود کانه نوشت،

نویسنده نیست.

عده‌ای را در اوقات فراغت مشغول می‌کند و مجالی برای پرداختن به ادبیات و التذاذ از لطایف آن باقی نمی‌گذارد.

اما نویسنده، وضع او نیز با زمان قدیم بسیار متفاوت است. دربار یا درباری از او حمایت نمی‌کند و اگر بکند نویسنده خود اغلب، به سبب پیدایش افکار جدید، این حمایت را نمی‌پذیرد. پس ناچارست که برای کسب معاش به شغلی مشغول شود. این شغل، چه خدمت در ادارات دولتی و بنگاه‌های تجارتمندی و چه روزنامه‌نویسی باشد، با فن او ارتباطی ندارد و به او مجال نمی‌دهد که مانند شاعر و نویسنده قدیم به تکمیل هنر خویش پردازد.

شماره خوانندگان هم در ایران هنوز آن قدرها فراوان نیست تا درآمد نشر آثار ادبی معاش شاعر و نویسنده را کفایت کند. پس ناچار هنرهای ادبی قدیم، که هم‌ابداع و هم ادراک آنها مستلزم فرصت و دقت بود، مانند قالی بافی و مینیاتورسازی رو به انحطاط می‌رود. فصاحت، دیگر متاعی بی‌مشری است.

از این مقدمات چنین نتیجه می‌گیریم که در وضع اجتماعی نویسنده و خواننده تغییراتی شگرف حاصل شده و ادبیات قدیم خاصیت اصلی خود را که ایجاد ارتباطی میان این دو طرف بود از دست داده است. ادبیات امروز

باید در معانی و شیوه بیان متناسب با اوضاع امروز باشد. آیا چنین هست؟

تابستان که به باغ و کوه‌پایه می‌روید، بر تنه‌ی درختان هیچ

آن پوست‌های خشک زنجره را به نظر آورده‌اید که از دور گمان می‌کنید همان حشره است، اما چون نزدیک شدید می‌بینید پوستی خالی است و جانور از آن میان پرواز کرده است؟ من بسیاری از آثار منثور و منظوم معاصر را که می‌بینم صورت پوست زنجره در نظرم مجسم می‌شود. پوست

خشک و خالی لفظ که معنی جان‌دار در میان آن نیست.

ذوق عمومی خواننده امروز هنوز ثابت و معین نیست زیرا نویسندگانی نیامده‌اند که این ذوق را رهبری کنند و جمعیتی در پریشانی‌های ذوقی افراد به وجود آورند. نویسنده امروز نیز خواننده خود را نمی‌شناسد و نمی‌داند که باید او را شناخت. به این سبب وضع جامعه‌ی امروز در ادبیات تأثیری که باید نکرده است.

آثار بزرگان قدیم که همه آن‌ها را ستوده‌اند و اغلب سزاوار ستایش نیز هست در چشم ادیب که جز آن‌ها به چیزی نظر نمی‌کند ابهت و جلالی دارد و همین نکته او را به تقلید و می‌دارد. تقلید در لفظ و معنی.

شاعر امروز از آن‌چه گرد او است و در او است چشم فرو بسته، جهان را و خود را از دریچه‌ی چشم شاعران قدیم می‌بیند. عاشق می‌شود و کپست که عاشق نشده باشد و عشق او طبیعی و متناسب با طرز تفکر خود او و روابط اجتماعی امروز است. اما چون می‌خواهد از عشق خود سخنی بگوید همه‌ی

هنر نویسندگی از دوره کودکی و از دبستان آغاز می‌شود و در مرزهای ۲۰-۳۰ ساله‌ی کسی اگر ادامه داشته باشد به بار می‌نشیند.

این مقتضیات را به کناری می‌نهد و عشق عرفانی شاعر قدیم را با همان تعبیر و تمثیل و صوری که از او به عاریت گرفته بیان می‌کند.

معشوق او به هر صورت که باشد در شعر با کمند زلف سیاه و سر و قد و نرگس چشم و تیغ ابروان و خال سیاه و غمزه خونریز جلوه‌گری می‌کند. این صورت معشوق ازلی

و ابدی است که شاعر عارف قدیم نقش کرده و، گویا از برکت انفاس قدسی، او راستی در شعر فارسی ابدی شده است.

در لفظ هم، شاعر و نویسنده امروز دچار همین بیچارگی است. جمله‌ها و عبارات قدیم در ذهنش منقوش است. هنوز دست از دامان «خسرو خوبان» و «سالار مهربان» بر نمی‌دارد. نمی‌کوشد که باری «سالار» را که منسوخ شده به سروان و سرگرد بدل کند یا پس از این سالیان دراز که به شعر فارسی خدمت کرده، ترفیع رتبه‌ای برای او قائل شود و سرتیپ و

بسیاری از نوقلمان تازه کار، بدون اطلاع از رسوم پذیرفته شده شعر و آداب علمی نویسندگی و آیین‌های نگارش، حرمت همه چیز را شکسته‌اند و احترام اهالی راستین قلم را از بین برده‌اند.

سرلشگرش بخوانند! هنوز ترکیب جمل به شیوه قدیم و به کار بردن لغات متروک و حتی وجوه منسوخ صرف افعال در نظرش برهان فصاحت است.

گمان می‌کند که اگر به جای «کلاه دارم» بگوید «مرا کلاهست» و به جای «می‌رفت و می‌گفت» بنویسد «همی رفت و همی گفت» یا «رفتی ز گفتمی» هنری کرده و به اوج فصاحت نایل شده است.

این استعمالات کهنه‌ی منسوخ را «شیوه مترسلان» می‌خوانند و می‌کوشد که از این «شیوه پسندیده» پیروی کند.

می‌پرسید که پس از این همه عیب‌جویی راه راست کدام است؟

رشته‌ی این بحث دراز است و باز مجال آن باقی است.

پایان

تیرماه ۱۳۲۲